

یادی از مرحوم پوهاند دکتور سید محمد موسی توانا محمد اکرام اندیشمند

مرحوم دکتور توانا (1385 - 1314 خورشیدی و متولد زارده راغستان بدخشان) استاد پیشین فاکولتة شرعیات دانشگاه کابل، معاون جمعیت اسلامی افغانستان در سال های اخیر دهة هشتاد و سرپرست وزارت تحصیلات عالی در اوایل دولت اسلامی مجاهدین، از شخصیت های منحصر به فرد و با ویژگیهای تحسین برانگیز و شگفت آور بود. ایشان در سال 1351 خورشیدی از دانشگاه ازهر مصر در اصول فقه با درجۀ دکتورا تحصیلات خود را به پایان رساند و با برگشت به افغانستان تدریس این رشته را در فاکولتة شرعیات دانشگاه کابل آغاز کرد. او در این دوره با سایر استادان فعال جریان اسلام گرایی یا نهضت اسلامی وارد این جریان شد و بنا بر نوشته خودش که در نشریه عربی المجاهدین مربوط جمعیت اسلامی افغانستان چاپ پشاور در دهة هشتاد سده بیستم میلادی انتشار یافت، در نخستین اجلاس رهبری جمعیت اسلامی افغانستان در بهار 1352 خورشیدی منعقدۀ منزل استاد ربانی در خیرخانه شهر کابل به عنوان عضو شورای اجرایی و رئیس کمیته فرهنگی جمعیت اسلامی توظیف شد. او پس از کودتای ثور 1357 و حاکمیت حزب دموکراتیک خلق به پاکستان رفت و در کنار رهبری جمعیت اسلامی افغانستان قرار گرفت.

مرحوم استاد توانا در برخی از سالهای دهة هشتاد به عنوان معاون جمعیت اسلامی افغانستان یا معاون استاد برهان الدین ربانی رهبر جمعیت ایفای وظیفه می کرد و پس از سقوط حکومت حزب دموکراتیک خلق در بهار 1371 در ماه های نخست حکومت مجاهدین بریاست استاد ربانی به سرپرستی وزرات تحصیلات عالی گماشته شد؛ هر چند که وی این انتصاب را نپذیرفت و از عضویت در کابینه حکومت خود داری کرد.

استاد توانا بعد از جدی 1372 که آتش جنگ ائتلاف شورای هماهنگی و دولت اسلامی در پایتخت شعله ور گردید، با ابراز ناخشنودی و نارضایتی از رهبران دولت اسلامی، نزد جنرال عبدالرشید دوستم از اعضای اصلی این ائتلاف به مزار شریف رفت و در آن شهر اقامت گزید. وی پس از آن به ولایت تخار رفت و در تخار به کارش به عنوان استاد دانشگاه تا آخرین روزهای حیاتش ادامه داد.

من (نگارنده) مرحوم استاد توانا را از نزدیک می شناختم، چه در پشاور که معاونیت جمعیت اسلامی را بدوش داشت و چه در کابل که ظاهراً هم چنان از اعضای رهبری جمعیت و دارای روابط نزدیک با رهبر جمعیت اسلامی بود. در روزهای اخیر حوت 1371 خورشیدی من عضو هیاتی بودم که بریاست استاد توانا با نامه ای از استاد ربانی رئیس دولت اسلامی نزد جنرال دوستم به مزار شریف و شبرغان رفتم. سایر اعضای این هیات عبارت بودند از: استاد سید عنایت الله شاداب، عبدالحی خراسانی و عبدالحفیظ منصور. من و این جمع، یک شب را در شبرغان و سه شب دیگر را در شهر مزار شریف با مرحوم استاد توانا به سر بردیم.

از ویژگی های تحسین برانگیز و شگفت آور وی که ایشان را در میان رهبران مجاهدین و به خصوص در میان جمعیت اسلامی افغانستان به عنوان معاون

جمعیت شخصیت منحصر به فرد ساخته بود، صداقت، فروتنی، پرهیزگاری و ساده زیستی اش بود. نیکویی و شگفتی شخصیت استاد توانا بیشتر از همه در پرهیزگاری و ساده زیستی وی دیده می شد. استاد توانا در تمام سالهای مسئولیت و صلاحیتش در جمعیت اسلامی افغانستان که از اعتماد و احترام شهید استاد ربانی رهبر جمعیت اسلامی و سپس رئیس دولت اسلامی در کابل برخوردار بود، زندگانی ساده و فقیرانه در سطح افراد عادی جامعه داشت. او هیچگاه و در هیچ فرصت و زمانی از امکانات جمعیت و دولت استفاده سوء و نامشروع نکرد. نه خانه ای و نه زمینی برای خود در پایتخت و یا جای دیگر خرید و ساخت و نه با بادیگارد و موتر جمعیت اسلامی و دولت به عنوان صاحب مقام و کرسی نمایان می شد. شاید یاد این خاطره فراموش ناشدنی من (نگارنده) از مرحوم استاد توانا خواننده را به عمق پرهیزگاری و صداقت ایشان آشنا سازد:

در یکی از روزهای اخیر اسد سال 1371 من که برای خود یک جاکت از سرای لیلامی فروشی جوار هتل پلازا در پل باغ عمومی شهر کابل خریده بودم و آن را داخل یک خریطه پلاستیکی در دست داشتم، به سمت دفتر هفته نامه مجاهد نشریه جمعیت اسلامی کنار ساختمان وزارت اقوام و قبایل آن وقت در سرک وزارت امور خارجه، می رفتم. وقتی از سرک عمومی (سالنگ وات) که آن وقت از آنجا موترهای لینی بسوی خیرخانه می رفتند، عبور می کردم، چشمم به استاد توانا خورد که با یک پسر جوان پنیر فروش در حالی که دو سه کلچه پنیر وطنی در دست دارد مشغول بحث و گفتگو است. برگشتم بسوی استاد و بعد از سلام و احوال پرسی گفتم چه خبر است استاد؟ استاد توانا گفت که این بچه پنیر فروش پولم را گرفت و پنیر را در اخبار پیچاند و به دستم داد. برایش گفت که پنیر، تازه و آب دار است، من در موترهای لینی، خیرخانه می روم، این کاغذ اخبار از آب و رطوبت پنیر فرسوده می شود و پنیر روی دستم می ماند که نمی توانم آن را ببرم. او را می گویم که یا پنیر را در یک خریطه پلاستیکی بدهد و یا آنکه پولم را مسترد کند و پنیرش را بگیرد که موتر لینی خیرخانه حرکت می کند و من این جا تا دیر وقت شاید منتظر بمانم. اما او قبول نمی کند. با خود گفتم که اگر این پسر جوان پنیر فروش این آدم ریش سفید را بشناسد که وزیر تحصیلات عالی دولت اسلامی و معاون جمعیت اسلامی است، چقدر صاحب صاحب خواهد گفت و با عجله خریطه پلاستیکی پیدا خواهد کرد. من جاکتم را از داخل خریطه پلاستیکی بیرون کردم و پنیر ها را داخل آن گذاشتم و استاد توانا را تا موتر لینی خیرخانه همراهی کردم. در راه پرسیدم که استاد، شما در موتر وزارت رفت و آمد نمی کنید؟ او با تبسم بسوی موترهای لینی اشاره کرد که این ها همه موترهای وزارت اند.

من از استاد توانا در مورد موتر وزارت به این سبب پرسیدم که باری در محوطه قصر نمبر یک که محل اقامت استاد ربانی بود، صاحب یک موتر بنز سرخ رنگ را پرسیدم، جواب دادند که این موتر مربوط وزارت تحصیلات عالی است که استاد ربانی برای استاد توانا فرستاد تا از آن استفاده کند، اما استاد توانا موتر را نگرفت و به استاد فرستاد.

وقتی زندگی فقیرانه و پرهیزگاری عاری از ریا و تظاهر استاد توانا در دوران صلاحیت و قدرت حزبی و دولتی اش با زندگی بسیاری از افراد تنظیمی و دولتی در کرسی و مقام مشابه و بسیار پایین تر از آن، مورد مقایسه قرار گیرد، جنبه های شخصیت منحصر به فرد وی مایه حیرت و شگفتی می شود.
استاد توانا صبح روز سه شنبه بیستم سرطان 1385 خورشیدی وفات یافت.
روحش شاد و یادش گرامی باد!